



مفهوم دعا در قرآن

دکتر محمد مجتهد شبستری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ . »

(بقره ، ۲ / ۱۸۶)

امشب ، از یک جهت به مناسبت اینکه شبهای احواء و شبهای قدر برای ما مسلمین بیش از هر چیز با مفهوم دعا در ارتباط است و از سوی دیگر به خاطر اینکه اینگونه بحثها ، مانند بحث در مورد دعا و نیایش در اجتماعاتی که جوانان هستند ، کم مطرح می‌شود و اوضاع و احوال و تحولات اجتماعی و سیاسی موجب بروز دلزدگیهایی از دین شده است ، و (من به آنها حق می‌دهم) موجب این شده است که هرگاه در مورد دین یک سری بحثهای سیاسی و اجتماعی مطرح می‌شود با استقبال رو به رو شود ولی هرگاه در مورد مسائل اساسی‌ای که ادیان بزرگ دنیا با آن در ارتباط است ، مطرح می‌شود مانند مسئله « خدا ، دعا ، نیایش ، معنویات » با استقبال کم‌تری (وقتی نام دین مطرح است) مواجه می‌شود .

بنده احساس می‌کنم ، چون این مفاهیم در جامعه ما زیاد خرج شده است این حالت در جامعه ایجاد شده است .

گاهی اوقات در یک جامعه نیاز به این هست که خدا از آسمان به زمین آورده شود ولی گاهی نیاز هست که خدا از زمین به آسمان برده شود . معنای این سخن این است که هر گاه خدا خیلی در دور قرار گیرد و مورد توجه نباشد ، کسانی احساس مسئولیت می‌کنند و انسانها را به خدا متوجه می‌کنند . خدایی که مطرح نیست را مطرح می‌کنند . و این همان چیزی است که من از آن به آوردن خدا از آسمان به زمین تعبیر می‌کنم ، یعنی خدایی که مورد غفلت است دوباره توجه‌ها به آن جلب شود .

ولی گاهی در بعضی جوامع آنقدر خدا خرج می‌شود که مسئله خدا « مبتذل » می‌شود . هر کس دعوی ارتباط با خدا دارد و هر عملی به نام خدا انجام می‌شود . رسانه‌های عمومی ، کوچه و بازار و خلاصه همه جا ، همین رنگ را می‌گیرند . رادیو ، اخبار ، همه رنگ خدا دارند . حتی هر مجری‌ای ،

آغاز برنامه‌اش با یک موعظه دینی است! سخنانی که اشخاص خاصی می‌توانند آن سخنان را بیان کنند تا مؤثر واقع شود این سخنان از زبان هر کس شنیده می‌شود بدون اینکه محتوا و معنویتی داشته باشد. از طرف دیگر، از معنویت، زندگی روحانی، پاکی اخلاقی، راستگویی، امانتداری، وفای به عهد و پیمان چندان خبری در آن محافل و در میان آن اشخاص و رسانه‌ها و افرادی که اینهمه سر و صدای خدا را بلند می‌کنند دیده نمی‌شود.

در چنین وضعیتی، مسئله خدا، مسئله مبتدلی می‌شود و باعث ایجاد دلزدگی می‌شود. و نتیجه این می‌شود که هر کس می‌خواهد از خدایی که تفسیر می‌شود فرار کرده و به دنبال خدایی برود که خودش برای خودش می‌سازد!

در چنین وضعیتی بایستی خدا را از زمین به آسمان برد و این مسئله را مطرح کرد که مسئله خدا و معنویت، چیزی نیست که هر کسی و هر گروهی به نام آن و با رنگ آن هر چه خواست بکند و مسئله خدا متعالی‌تر و مقدس‌تر از این است.

قداست خدا این نیست که هر کجا پُر از نام خدا باشد و آیه قرآن نوشته شود. قداست خدا چیز دیگری است.

قداست خدا این است که انسانی که در روی زمین زندگی می‌کند و کارهای خطاآمیز می‌کند و موجود ناقص و مضطرب است همواره متذکر این آیه باشد که:

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...»، (زمر، ۳۹ / ۶۷)

یعنی؛ هیچ‌گاه حق خداوند آدا نمی‌شود و هیچ‌گاه آنچه ما می‌گوییم مساوی خدا نیست. ما فقط تلاشی می‌کنیم و خداوند منزّه است از آنچه توصیف می‌کنند:

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ...»، (صافات، ۳۷ / ۱۵۹)

به نظر من ما در چنین شرایطی هستیم که بایستی خدا را به آسمان برد و از طریق به آسمان بردن خدا است که می‌توانیم حق را تشخیص دهیم.

مفاهیمی همچون دعا مفاهیم ارزشمندی است ولی شرایطی دست به دست هم داده که موجب بی‌ارزشی این مفاهیم در بین ما شده است زیرا قول ما با عمل ما یکی نیست.

ابتدا بعضی آیاتی را که در ارتباط با این مفهوم است معنا می‌کنم و بعد تحلیل می‌کنم این آیات را تا بدانیم مفهوم دعا چیست؟

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ .

(بقره، ۲ / ۱۸۶)

معنی: هر گاه بندگان من از تو در باره من از تو پرسند، پاسخشان این است که من به آنها نزدیک هستم. هر کس مرا بخواند من به آنها جواب می‌دهم پس حال که اینگونه است مرا بخوانند و به من ایمان بورزند تا از این طریق رشد پیدا کنند.

از طریق خواندن من که از طرف آنهاست و پاسخ من که از طرف من است رشد پیدا کنند.

مفاهیم :

۳- قریب

۲- عباد

۱- سؤال

۵- رشد

۴- جواب خواستن

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ . (اعراف ، ۷ / ۵۵)

ای انسانها شما پروردگارتان را با تضرع و پنهانی بخوانید . پروردگار شما کسانی را که سرکشی می کنند دوست نمی دارد .

یعنی ؛ کسانی را که دعا نمی کنند دوست نمی دارد .

مفاهیم :

۲- خُفْيَةً

۱- تضرع

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ . (غافر ، ۴۰ / ۶۰)

پروردگار شما گفته است : مرا بخوانید تا من به شما جواب دهم .

مفهوم :

۱- جواب دادن خدا

... ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (اعراف ، ۷ / ۲۹)

خدا را با اخلاص دینی بخوانید .

مفهوم :

۱- خلوص

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ (نمل ، ۲۷ / ۶۲)

چه کسی به انسان درممانده مضطر ، وقتی آن انسان درممانده خدا را بخواند جواب می دهد و چه کسی گرفتاری و درمماندگی را از انسان برطرف می کند .

مفاهیم :

۱- اضطرار ۲- کشفِ سوء (برطرف کردنِ وضعیتی نامطلوب که برای انسان پیش آمده است .)
در این آیات و مفاهیمی که در آن مطرح شده ، چند مفهوم در مورد دعاکننده است و چند مفهوم مربوط به خداوند .

مفاهیم مرتبط با انسان

۱- دعا . دعا در این موارد به معنی سؤال و استغاثه است .

سؤال : یعنی ؛ نه پرسشی که به دنبال پاسخ باشد (نه سؤال علمی) ، سؤال به زبان عامی یعنی « پس کجا هستی ؟ »

استغاثه هم چنین مفهومی است . یعنی ؛ پناه آوردن ، فکری به حال من بکن .

۲- تضرع : یعنی ؛ آه و ناله و زاری . اگر چیزی را می خواهد با تضرع بخواند نه با بی تفاوتی و یا مطالبه . حق من نیست ولی از او می خواهم .

۳- **خُفِيَّة** : یعنی ؛ پنهانی . دعا تظاهر نیست . دعا چیزی نیست که سرِ هر کوی و بَرزن داد بزنند و بخوانند .

۴- **اخلاص** : یعنی ؛ خلوص داشته باشد . یعنی خواندن باشد ، نه چیزی و رای آن

۵- **اضطرار** : یعنی ؛ درماندگی و بیچارگی . انسانِ مضطرب ، انسانی است که درمانده است و چاره‌ای برای خود نمی‌بیند .

مفاهیم مرتبط با خدا

۱- **قریب بودن** : نزدیک بودن خدا به انسان . خدا از رگِ گردن به انسان نزدیک‌تر است و معمولاً توجه نمی‌شود که مگر رگِ گردن به انسان نزدیک است ؟

۲- **رشد دادن انسان** : در روئدِ دعا که یک تعاملِ دو طرفه است ، کارِ خدا رشد دادن انسان است . در یک آیه آمده : « قُلْ مَا يَعْزُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ ... » ، (فرقان ، ۲۵ / ۷۷) (اگر خدا را نخوانید خداوند به شما اعتنا نمی‌کند .)

۳- **اجابت** : جواب دادن . وقتی خوانده شد جواب می‌دهد . در بعضی آیات « أُجِيبُ » آمده است و در بعضی آیاتِ دیگر « أَسْتَجِب » آمده است ، یعنی من هم طلب می‌کنم که جواب بدهم .

۴- **کشفِ سوء** : نا امیدها و بیچارگیهایی که پیش‌روی انسان هست را خدا برطرف می‌کند .

سؤال : چگونه این روند تحقق پیدا می‌کند ؟ و این مفاهیم از طرفِ انسان پیدا می‌شود ؟

چگونه انسان از آن جهت که انسان است دچار سؤال و استغاثه می‌شود ؟ چگونه انسان خلوت‌گزین می‌شود ؟ خالص می‌گرداند ؟ مضطرب می‌شود ؟

ممکن است بگوییم گرفتاریها و مشکلاتِ زندگی باعثِ اضطرار می‌شود .

معنای دعا این نیست که : هر گاه نیاز پیدا کردی خدا را بخوان .

زیرا در آیاتِ متعددی از قرآن ، دعا یک کارِ همیشگی برای انسان معرفی شده است . یعنی ؛ انسان ، از آن جهت که انسان است نیاز به دعا دارد . چه گرفتاری داشته باشد یا نه .

وقتی مفاهیم مرتبط با انسان را در موردِ دعا در کنار هم بگذاریم ، به این نتیجه می‌رسیم که انسان از آن جهت که انسان است ، هیچ‌گاه از تضرع دور نمی‌شود .

« ... وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا ... » ، (اعراف ، ۷ / ۵۶)

خوف و طمع هیچ‌گاه از انسان دور نمی‌شود .

حتی در موردِ معنای صلوة گفته شده معنای آن دعاست .

به نظر می‌رسد اگر اینگونه بفهمیم شاید صحیح‌تر باشد .

احساسِ درماندگی ، احساسِ طمع در یک زندگی خوب ، جواب خواستن ، چیزهایی هستند که همیشه آدمی را همراهی می‌کند ، اگر آدمی به آن توجه کند .

شرح این سخن آنکه ؟

ما انسانها دو گونه تجربه داریم که این دوگونه تجربه ، ما را در یک « دو راهی » قرار می‌دهد که تصمیم‌گیری و رهایی از آن بسیار کارِ مشکلی است .

ما انسانها هرگاه از مشغله‌های زندگی فراغت پیدا می‌کنیم ، تجربه‌ی گذرانِ بودنِ خود را حسّ می‌کنیم .
ما موجوداتی تهدید شده به عدم ، تنها ، گذران . هیچ چیزی در دستِ خودمان نیست .
احساسِ گذرانِ بودن از یک سو است . و در کنار این تجربه ، تجربه‌ی دیگری هست که ما گذران
هستیم اما در یک متنِ جاودانه . مثلِ رودخانه‌ای که آب در آن جاری است اما بسترِ رودخانه همیشه
ثابت است .

ما تجربه می‌کنیم که ما گذران هستیم اما در یک بسترِ جاودانه . بستری که همه در آن بستر می‌روند و
می‌آیند ، می‌ماند .

پدر و مادر می‌رود ، کودکی ، نوجوانی ، جوانی ، کُھولت ، همه و همه می‌روند اما نمی‌توان گفت که
هیچ نمی‌ماند .

همان که در آیه‌ی کریمه می‌فرماید :

« كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَبَيَّتْهُ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ . » ، (الرَّحْمَن ، ۵۵ / ۲۶ - ۲۷)

چرا بعضی انسانها هیچ‌گاه نمی‌خواهند خودشان باشند ؟

عَلَّتِ عَمْدَةُ این مسئله آن است که این افراد می‌خواهند بر تجربه‌ی گذران بودن غلبه کنند و تحمّل آن
سخت است .

در کنار این تجربه‌ی گذران بودن ، انسان می‌فهمد که چیزی هست که می‌ماند . اینگونه نیست که همه
چیز برود و عدم مطلق بماند !

اضطرابِ انسان از این ناشی می‌شود که هر دو تجربه را در کنار یکدیگر دارد .

از یک طرف تجربه‌ی گذران بودن دارد ولی از طرفِ دیگر چیزی از جاودانگی می‌چشد .

این دو تجربه ، در کنار همدیگر ، اضطراب تولید می‌کند و « بیچارگی » واقعی ، نتیجه‌ی همین است .

ممکن است بعضی بگویند : ما هیچ اضطرابی نداریم ، دلیل آن این است که سرپناهایی برای خودشان
درست کرده‌اند که باعث می‌شود چنین احساسی را نداشته باشند .

روان‌شناس‌ها و انسان‌شناس‌ها می‌گویند : کسانی که آگاهی به این اضطراب پیدا می‌کنند ، دو راه
پیش‌رو می‌گیرند . تا زمانی که هر دو این تجربه در کنار هم باشد ، اضطراب هست .

عده‌ای پایان‌پذیری را نفی می‌کنند .

و عده‌ای جاودانگی را .

کسانی که پایان‌پذیری را نفی می‌کنند جاودانه‌هایی می‌سازند و به آنها می‌چسبند و به آن پناه می‌برند .

ممکن است ، جاودانه‌ی یکی مال باشد و از این طریق پایان‌پذیری را نفی می‌کند و می‌پوشاند . شهرت ،
علم ، مقام ، قدرت ، علاقه به یک انسان ، هنر و ... را وسیله‌ی القای اَمْنِیت به خود می‌سازد .

بنابراین ، این عده تجربه‌ی پایان‌پذیری را به وسایلی نفی می‌کنند .

عده‌ی دیگری تجربه‌ی جاودانگی‌ای را که چشیده‌اند نفی می‌کنند . از این راه که می‌گویند : هیچ
جاودانگی در کار نیست .

اینها کسانی هستند که در یأس فرو می‌روند و مانند آب راکد می‌شوند و خود را بیرون خود می‌بندند .
کسانی که آنقدر منفی هستند که همه چیز را نفی می‌کنند شقی از این حالت هستند .
هیچ کدام از این دو راه صحیح نیست زیرا هر دوی آن ، پوشاندن حقیقت انسانی است .
اینجا به این نکته می‌رسیم که تضرع و بیچارگی در درون ما است و اگر به آن توجه کنیم ، ما را
همراهی می‌کند .

راهی که قرآن و ادیان بزرگ مطرح می‌کنند ، این است که انسان از طریق یک تفسیر دائمی و گذار
دائمی از هر چیزی که او را احاطه کرده و محدود می‌کند و به قول مولانا سوراخ کردن دیوار
زندانهایی که انسان را احاطه کرده ، انسان راهی به ابدیت پیدا می‌کند .

البته نه ابدیتی که به وسیله خود ساخته است بلکه ابدیتی که بویی از آن به مشام رسیده . این همان
دعاست .

در اصطلاح قرآن ، دعا یک رویگرد است .

به همین جهت هم گفته شده است که : بهترین وقت خواندن دعا ، ثلث سوم آخر شب است . زیرا
ثلث آخر شب ، سکوت است و عواملی که موجب ایجاد غفلت انسان می‌شود ، در آن زمان وجود
ندارد . انسان تنهایی و فردایت خود را حس می‌کند .

این تنهاییها را در چنین شرایطی خوب می‌شود حس کرد .

وقتی این تنهاییها خوب حس شود ، فوران دعا و استغاثه آغاز می‌شود . ما نبایستی از تجربه تنهایی
فرار کنیم ، بلکه بایستی مقدمات آن را حاضر کنیم .

وقتی اضطراب آغاز شد ، سؤال از پروردگار آغاز می‌گردد زیرا انسان در چنین وضعیتی یک منجی
می‌خواهد .

اگر این مسائل به درستی تحقق پیدا کند ، (که این درستی هم نسبی است) جواب دادن خدا آغاز
می‌شود . جواب دادن خدا بر اساس آنچه که از قرآن می‌فهمیم این است که انسان بایستی از تنهایی
فرار کند تا قرار پیدا کند . در حالی که اشتباه می‌کرده است و بایستی کاملاً تن به این تنهایی و
اضطرار بدهد تا یکدفعه سعه وجودی پیدا کند و نجات پیدا کند . یعنی ؛ به تدریج احساس یکی شدن
با پیرامونش به دست می‌آید . عضوی از جهان پیرامونی‌اش می‌شود . آن چیزی که محققان عرفان ، از
جمله استیس در کتاب فلسفه و عرفانش گفته‌اند که : چکیده عرفان تجربه اتحاد با هستی است .

وقتی انسان احساس خویشاوندی با پیرامون خود بکند ، این همان جوابی است که از خداوند دریافت
می‌نماید . از تنهایی رها شدن همین است و به همین جهت به ما گفته می‌شود که مقدماتش را آماده
کنید .

بر همین اساس است که وقتی یک نفر پیش یکی از ائمه آمد و پرسید : من هر چه می‌خواهم در ثلث
آخر شب دعا کنم ، هیچ حال دعایی پیدا نمی‌کنم . ایشان در پاسخ فرمود : **قَيْدَكَ ذُنُوبُكَ** .

یعنی ؛ گناهان تو بندهایی به پای تو بسته است که اجازه دعا را به تو نمی‌دهد ، حتی در آن اواخر
شب .

من با جوانان زیادی رو به رو می‌شوم که علاقه‌شان به عبادت سلب شده است . من آنها را هیچ ملامتی نمی‌کنم . دلایل زیادی دارد .

ولی نکته‌ای که اینجا هست ، این است که : **نمی‌شود انسان هر گونه که خواست زندگی کند و بعد نماز با حالی هم بخواند .**

بنیان‌گزاران ادیان ، اینها را در یک مجموعه‌ای مطرح کرده‌اند . آنها نگفته‌اند که انسان هر کاری می‌تواند بکند و بعد نمازش موجب تهذیب نفس بشود ، آن تأثیر را بگذارد !

بعد می‌گویند : چون این نماز تأثیرات آنگونه ندارد و ما را به آرامش نمی‌رساند ، ما سراغ تکنیکهایی می‌رویم که ما را به آرامش برساند . مثلاً ؛ مدیتیشن می‌کنیم و آرامش می‌گیریم .

البته نمی‌خواهم بیان تکلیف نیست ! می‌خواهم عرض کنم که وقتی انسان ، زندگی سالم اخلاقی بکند که در این زندگی سالم اخلاقی خیلی چیزها هست ، مثل حلال ، حرام ، خوب ، بد و چیزهایی که گناه هست و واقعاً هم گناه است نه چیزهایی که گناه نیست و گناه شمرده می‌شود ، و یک روح سبکبالی داشته باشید ، اثرات عباداتی مانند نماز را می‌بینید که :

« ... إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ... » ، (عنكبوت ، ۲۹ / ۴۵)

که قلب صلوة دارد .

مثلاً ؛ یاوه‌گویی روح انسان را کسبل می‌کند . مانند بعضی اس ام اس هایی که انسان می‌بیند !

دین ، نوعی سیستم زندگی است که یا انسان داخل آن زندگی می‌کند و یا نه .

بنابراین دعا در واقع ، چیز سطحی‌ای نیست بلکه یک مسئله متعالی است .

